



مثل بهار

پرگل و پر جوانه کرد. از روستاها و شهرهای زیادی رد شد و همه جا را قشنگ کرد تا رسید به شهری که خانم بزرگ تویش زندگی می کرد. آنجا که رسید، اول کلی سبزه توی پارک ها پاشید.

بعد راه افتاد تا روی درخت ها شکوفه بچیند. یکی یکی روی هر درختی جوانه و شکوفه های رنگی می ریخت و شاد و خندان پیش می رفت تا رسید به خانه ی خانم بزرگ.

خانم بزرگ پشت پنجره نشسته بود و داشت حیاط را نگاه می کرد که بهار از راه رسید. خانم بزرگ

لیلا خیامی - خیلی خوب است از چیزهایی که داری چیزی به کسی هدیه بدهی. این طوری، دیگران هم مثل تو خوش حال می شوند. بهار هم دوست داشت گل و سبزه و شکوفه هایش را به دیگران هدیه بدهد.

بهار دامن بلند چین دارش را پوشید و روسری سبز گل دارش را سرش کرد و کوله پشتی پر از گل و شکوفه اش را روی دوشش انداخت و راه افتاد تا برود و همه جا را پر از بهار کند. خوش حال و شاد به دشت و کوه و جنگل سرزد و همه جا را سبز و

